

Social Injuries and the Danger of Degeneration of Societies from the Perspective of Islam

**Seyyed Hossein Fakhrezaie*

*Assistant Professor, Research Group, Institute of Culture and Social Studies, Institute of
Islamic Culture and Thought, Qom*

Email: fakhrezare48@gmail.com

Abstract

Among the concerns that occupy the minds of thinkers in each period are the causes and contexts of the collapse of the history and civilization of a society and the discovery of their legitimacy, which has been constructed and addressed in various theoretical frameworks. Since the scene of history, like all other phenomena, has enduring laws and traditions, the Qur'an expresses with unattainable certainty the rise and fall of societies to cultural, social, political and economic causes and factors, while the fall and decline of society and history. In a specific mechanism by explaining its endogenous and exogenous consequences and how to reform a degenerate society, in various verses. This article tries to present the why, how and consequences of degeneration from the perspective of Islam, especially Quranic verses, in a network of interconnected concepts. From the perspective of the Qur'an and hadiths, the necessity of this discussion is felt in contemporary societies, which have suffered from great spiritual and social crises resulting from the abandonment of high human values and have faced many crises in the construction of society.

Keywords: Social injuries, degeneration, society, divine traditions.

*. Date of Reception: 2020/12/01 , Date of Acceptation: 2021/02/13

آسیب‌های اجتماعی و خطر انحطاط جوامع از منظر اسلام

سید حسین فخرزادع*

استادیار گروه پژوهشی پژوهشکده فرهنگ و مطالعات اجتماعی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، قم

Email: fakhrezare48@gmail.com

چکیده

از جمله دغدغه‌هایی که در هر دوره ذهن اندیشمندان را به خود مشغول می‌کند، علل و زمینه‌های فروپاشی تاریخ و تمدن یک جامعه و کشف قانونمندی آن‌هاست که در چارچوب‌های نظری مختلفی ساخته و پرداخته شده است. از آنجاکه صحنه تاریخ، همچون تمام پدیده‌های دیگر دارای قوانین و سنن پابرجایی است، قرآن با قطعیت غیرقابل تحویلی، اعتلا و انحطاط جوامع را معطوف به علل و عوامل فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، بیان کرده، ضمن اینکه سقوط و انحطاط جامعه و تاریخ را طی سازوکار مشخص با تبیین پیامدهای درون‌زا و برون‌زای آن و چگونگی اصلاح جامعه منحط، در آیات مختلفی آورده است. در این مقاله تلاش بر این است چرایی، چگونگی و پیامدهای انحطاط را از منظر اسلام به‌ویژه آیات قرآنی در شبکه‌ای از مفاهیم به هم پیوسته ارائه دهد. ضرورت این بحث از منظر قرآن و روایات، در جوامع معاصر که دچار بحران‌های بزرگ معنوی و اجتماعی حاصل از رویگردانی از ارزش‌های والای انسانی شده و ساخت جامعه را با بحران‌های زیادی مواجه کرده است، محسوس می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: آسیب‌های اجتماعی، انحطاط، جامعه، سنت‌های الهی.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۱۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۲۵

مقدمه

مفهوم انحطاط به معنای فروریختن، پست‌شدن، شکست و اضمحلال (دهخدا، ۱۳۷۷، معین، ذیل واژه) که گاه با پسوندهای مختلف فرهنگی، تمدنی و اجتماعی همراه است، ناظر به فرایند و مرحله‌ای از فرهنگ و تمدن و سیر تاریخ و جامعه می‌باشد که بر اثر خارج شدن از مسیر تعادل و گسترش نابسامانی‌های اخلاقی و اجتماعی، در فرایند زوال و سقوط قرار می‌گیرد؛ بدین معنا که فساد و انحطاط نتیجه اسباب و مقدمات و سلسله عللی است که پیکره امتی را دربر گرفته و بر آن تأثیر عمیق می‌گذارد (محمد، ۱۴۲۴ق، ص ۲۳). در قرآن از این واژه و برخی معادل‌های آن مانند انقراض و سقوط، که در محاورات علمی امروزه رایج است نشانی نمی‌یابیم، لکن مفاهیم دیگری از جمله هلاکت، تدمیر، تئیر برای فروپاشی اجتماعات بشری، جامعه، تمدن و تاریخ به کار رفته است.

از نگاه اسلام، جامعه انحطاط‌یافته، بیانگر جامعه‌ای است که در سطوح مختلف زندگی اجتماعی، ارزش‌ها، هنجارها و قوانین دینی در رفتار افراد، درونی نشده و در نتیجه، به خاطر مخالفت با امر خداوند و انذار انبیا و به خاطر ابتلاء به انواع آسیب‌ها و انحرافات اجتماعی در فرایند سقوط و آسیب قرار گرفته‌اند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳، ص ۶۰)، و خداوند بر اساس سنت خود، آنها را همچون برخی اقوام پیشین مستحق عذاب می‌گرداند (اسراء: ۱۷، مریم: ۷۴؛ سجده: ۲۶). به صراحت قرآن (اسراء: ۱۷) و عقیده برخی مفسران (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳، ص ۶۳)، سنت هلاکت و سقوط امت‌ها بعد از رسالت حضرت نوح(ع) تشریح شده است.

اعتلا و انحطاط تمدن‌ها و جوامع و کشف قانون برای آنها و تعمیم‌شان بر تمدن‌های دیگر، همواره از دغدغه‌ها اندیشمندان بوده است؛ افلاطون (۳۴۷ق.م) معتقد است: ظلم در سطوح مختلف و از دست رفتن عدالت، تأثیر عمیقی در بدبختی افراد و در نتیجه در حکومت‌ها و اضمحلال آنها خواهد داشت (افلاطون، ۱۳۸۶، ص ۴۵۴). ارسطو (۳۲۲ق.م) نیز علت اصلی فروپاشی یک حکومت و نظام را وجود نابرابری و حکومت پادشاهی را نموداری از آن می‌داند (ارسطو، ۱۳۸۷، ص ۲۰۴ و ۲۱۴)؛ سن آگوستین (۳۵۴م) در «شهر خدا»، منتسکیو (۱۷۵۵م) نظریه انحطاط را در «ملاحظات در باب دلایل عظمت و انحطاط رومیان»، دوگوبینو (۱۸۵۳م) در رساله‌ای در باب نابرابری نژادهای انسانی، این نظریه را دنبال کرده‌اند.

دورکیم (۱۹۱۷-۱۸۵۸م) خطر انحطاط جامعه را در آرزوهای بی‌حد و حصر و لگام‌گسیختگی قواعد اخلاقی و شهوات انسانی می‌داند که به نارضایتی اجتماعی منجر شده و جامعه را دچار آشفتگی می‌سازد؛ در این وضعیت، وجدان عمومی و احساسات جمعی جریحه‌دار می‌گردد که به آنومی اجتماعی و در نهایت، از هم‌پاشیدگی جامعه منجر می‌شود (دورکیم، ۱۳۶۳، ص ۳۵۲؛ همو، ۱۳۷۸، ص ۲۹۸). مرتون (۱۹۴۴)، این نظریه را توسعه داد و علت اصلی آشفتگی اجتماعی را در به هم خوردن رابطه بین اهداف و وسایل مشروع نیل به آنها می‌دانست (رفیع‌پور، ۱۳۸۰، ص ۳۶). چالمرز جانسون نیز، به هم ریختگی نظام و انحطاط اجتماعی را در از دست دادن مشروعیت، اعتبار و اعتماد دولت در نزد مردم دنبال کرد (رفیع‌پور، ۱۳۸۰، ص ۴۲)؛ تونین، با رد نظریه‌های جبرگرایانه

انحطاط (توین‌بی، ۱۳۵۲، ص ۱۶) معتقد است رشد و بالندگی یک جامعه بیشتر به «اقلیت خلاق» آن مربوط است و اگر این عده نتوانند به وظایفشان درست عمل کنند جامعه دچار آسیب جدی شده و به سرایشی سقوط می‌افتد (توین‌بی، ۱۳۷۶، ص ۱۶۱). همچنین عکس‌العمل اکثریت افراد جامعه علیه اقلیت حاکم و عدم همکاری با ایشان، و نیز فقدان وحدت و همبستگی اجتماعی در مجموع پیکر جامعه را از جمله علل انحطاط می‌شمارد (توین‌بی، ۱۳۷۶، ص ۲۷۳-۲۶۵؛ توین‌بی، ۱۳۵۶، ص ۷۴)؛ ویل دورانت نیز معتقد است: جامعه‌ای که بر اساس ارزش‌ها شکل گرفته باشد با ظهور ضد ارزش‌ها دچار از هم گسیختگی می‌شود؛ وی جنگ میان علم و دین یا دانش و ارزش را موجب افول انگیزه‌های ارزشی و فرسایش تدریجی تمدن‌ها می‌پندارد؛ لذا نیروی محرک جوامع کند شده و به تدریج متوقف می‌گردد و دوران انحطاط نمایان می‌شود (ویل دورانت، بی تا، ج ۱، ص ۸۶).

از میان اندیشمندان مسلمان، فارابی با طرح انواع جوامع، جوامعی همچون مدینه جاهله، مدینه فاسقه، مدینه متبدله و مدینه ضاله را از مصادیق جامعه منحل و مضاد مدینه فاضله‌ای دانسته که با مشخصات جهل، شقاوت، فقر، ثروت‌اندوزی و... مشخص می‌شود (فارابی، ۱۹۹۶، ص ۱۳۶-۱۳۱). خواجه نصیر نیز در فلسفه سیاسی خود، معتقد است: جوامع از نظام‌های متفاوت و متناسب با اهداف و اجزاء و ساختار جامعه برخوردار بوده و حسب مقارنت یا مفارقت آنها از کمالات انسانی، به انواع مختلفی تقسیم می‌شوند و هرچه از کمالات انسانی دورتر شوند به انحطاط نزدیک‌تر می‌شوند (طوسی، ۱۳۷، ص ۲۹۰-۲۸۱). ابن‌خلدون، در بحث سنن و قوانین حاکم بر جامعه و علل سقوط آن، سیر افول و انحطاط را اجتناب‌ناپذیر دانسته و راه‌حل بحران را، تقویت و همبستگی‌های دینی دانسته است (ابن‌خلدون، ۱۳۷۹، ص ۳۰۸-۳۰۵). او انحطاط جوامع را ناشی از ناپرووردگی و تن‌آسایی کارگزاران حکومتی (ابن‌خلدون، ۱۳۷۹، ص ۳۲۳-۳۲۲)، کاهش قدرت دفاعی جامعه (ابن‌خلدون، ۱۳۷۹، ص ۲۶۸)، ضعف ارزش‌های اخلاقی و فضایل نیکو (ابن‌خلدون، ۱۳۷۹، ص ۲۷۵-۲۷۴)، سست شدن اعتقادات دینی و تعالیم مذهبی (ابن‌خلدون، ۱۳۷۹، ص ۲۹۱)، شیوع ظلم و ستمگری (ابن‌خلدون، ۱۳۷۹، ص ۵۵۵-۵۵۴) و سلطان خسیسی که به زیاده‌خواهی روی آورد (ابن‌خلدون، ۱۳۷۹، ص ۵۴۳-۵۴۱) می‌داند.

از میان اندیشمندان معاصر اسلامی، علامه طباطبائی، شهید صدر، شهید مطهری و دیگران پس از بحث از وجود حقیقی جامعه و سرنوشت و اجل برای آن، به تحلیل علل انحطاط جوامع پرداخته‌اند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۹۶؛ صدر، ۱۳۶۹، ص ۹۵-۸۷؛ مطهری، ۱۳۸۴، ص ۲۳۷-۲۳۴). برخی نیز مانند استاد مصباح‌یزدی از آنجاکه جامعه را دارای وجود، وحدت و شخصیت حقیقی نمی‌داند؛ لذا دگرگونی‌های اجتماعی از جمله فراز و فرودهای جامعه را به افراد انسانی از حیث مناسبات و ارتباطاتی که با هم دارند، نسبت می‌دهد (مصباح‌یزدی، ۱۳۸۰، ص ۳۴۷-۳۴۶)، و به عوامل تأثیرگذار خارج از نفوس افراد (عوامل برون‌زای دگرگونی‌های اجتماعی) در کنار عواملی که سرچشمه درونی دارد (عوامل درون‌زا) توجه دارد (مصباح‌یزدی، ۱۳۸۰، ص ۳۴۷-۳۴۶).

شاخص‌های جامعه منحل

نشانه‌های یک جامعه رو به انحطاط در منطق اسلام با چند شاخصه مهم مشخص شده است؛ نخستین

شاخصه «جابجایی ارزش‌ها و هنجارها» و تغییر فرهنگ عمومی جامعه است که از مهم‌ترین نشانه‌ها است؛ در چنین جامعه‌ای فساد و فسق و فجور شیوع یافته و حتی جایگاه معروف و منکر و به‌طورکلی، خیر و شر جابجا شده است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۱، ج ۶، ص ۱۱۴). در روایات زیادی نیز در توصیف چنین جامعه‌ای، مهم‌ترین ویژگی، دگرگونی ارزش‌ها و هنجارهای اصلی جامعه قلمداد شده است (کلینی، ۱۳۸۸، ج ۵، ص ۵۹؛ مجلسی، ۱۳۷۳، ج ۱۰۰، ص ۹۱). شاخص‌ترین نشانه جامعه‌ای که دچار آسیب‌های فرهنگی و اجتماعی شده را در کلام حضرت علی (ع) و در مذمت مردم بصره می‌توان مشاهده کرد: «أَخْلَأُكُمْ دِقَاقٌ وَ عَهْدُكُمْ شِقَاقٌ وَ دِيْنُكُمْ نِفَاقٌ وَ مَاؤُكُمْ زُعَاقٌ وَ الْمُقِيمُ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ مُزَيَّنٌ بِدَيْبِهِ وَ الشَّخِصُ عَنْكُمْ مُتْدَارِكٌ بِرَحْمَةٍ مِنْ رَبِّهِ» (نهج البلاغه، خ ۱۳)؛ اخلاق شما پست و پیمانتان ناپایدار، دینتان نفاق و آب سرزمینتان شور است؛ کسی که در میان شما زندگی کند به گناه آلوده است آنکه از میان شما بیرون رود به رحمت خدای خود می‌رسد.

در نگاه دینی دگرگونی در ارزش‌ها باعث می‌شود زندگی دنیا برای انسان، هدف اصلی تلقی شود درحالی‌که، دنیا وقتی ارزشمند است که وسیله تحصیل آخرت و مرکبی برای رساندن انسان به مقصد اصلی خود باشد (نهج البلاغه، خ ۲۰۱). بنابراین، همچنان‌که آخرت‌گرایی از شاخصه‌های جامعه مطلوب می‌باشد، «دنیاگرایی» از نشانه‌های جامعه رو به زوال است. «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (قصص: ۸۳)؛ قرآن در این آیه که نتیجه‌گیری از داستان قارون است، گردن‌فرازی‌های افراد بر بندگان خدا و استکبار و استعلاورزی ایشان را که همراه با نافرمانی خدا است فسادانگیز و مخالف نظام اتم و احسن می‌داند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶، ص ۸۱-۸۲). البته این‌گونه نیست که هر جامعه‌ای که در آن گناه می‌شود جامعه‌ای منحط و سزاوار تلافی باشد، بلکه فراگیری گناه، عدم مقابله با آن و ایجاد سازوکارهایی که به حاکمیت ارزش‌های منفی بیانجامد نشانه‌هایی برای شناخت جامعه منحط است. شاخصه جامعه منحط گناه نکردن نیست، بلکه نشانه اصلی انحطاط به این است که مردم احساسات اخلاقی و مخالفت خود را با گناه از دست داده و قبح و زشتی گناه ریخته باشد و دنیا و دنیاپرستی که منشأ تمام سینات است، مقصد نهایی آنها تلقی شود (شوری: ۲۱؛ کلینی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۳۱۵). برخی مفسران از آیاتی مانند «مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أَيْدِيَكُمْ» وجود ارتباط میان گناهان و مصائب دنیوی را افاده کرده‌اند، لذا اگر نظام و مجتمع انسانی بر مقتضای فطرت حرکت نکند خداوند خیرات و برکات را بر آنان مسدود می‌کند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۸، ص ۵۹) و در چنین وضعیت‌های نابسامان، پیکربندی و هیئت فرهنگی جامعه نیز متزلزل می‌شود.

«نابرابری اجتماعی» از دیگر نشانه‌های یک جامعه رو به زوال و اضمحلال است. جامعه‌ای که ارزش‌های واقعی خود را از دست دهد یا دچار جابجایی ارزش‌ها گردد، نمایش ثروت، تکاثر و زیاده‌طلبی موجب نیازآفرینی‌های جدیدتر در آن جامعه شده و ایجاد شکاف عمیق میان لایه‌های جامعه می‌نماید (رفیع‌پور، ۱۳۸۰، ص ۲۲۷). در این جامعه، تفاوت غیرطبیعی و ایجاد شکاف میان فقرا و ثروتمندان باعث به وجود آمدن تمایز یافتگی و گروه‌بندی‌های منزلتی شده است که مآلاً این گروه‌بندی‌ها به ایجاد طبقه اجتماعی در جامعه منجر شده است (کوئن، ۱۳۷۹، ص ۲۳۹). قرآن این تمایزبندی را در قالب طبقه مترف و مستکبر بیان کرده است (اسراء: ۱۶)؛

مؤمنون: ۶۴؛ سبأ: ۳۴؛ واقعه: ۴۵)؛ اینان طبقه‌ای از مرفهین و متمتعینی هستند که فزونی نعمت‌ها آنها را به طغیان واداشته (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴، ج ۲۳، ص ۲۳۰). به تعبیر برخی مفسران، انسان‌ها پس از آنکه به صورت امتی واحد و بر حالت فطری انسانی بودند، برای رفع نیازمندی‌های خود به استخدام زیردستان روی آوردند و منازعات در جامعه زیاد شد و فاصله زیاد عده‌ای بر ضعیفان جامعه، باعث تمایز یافتگی و گروه‌بندی منزلتی در جامعه گردید (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۰، ص ۲۴۸).

«پراکندگی و اختلاف»، از دیگر نشانه‌های یک جامعه‌ی ازهم‌گسیخته است؛ این پدیده‌ی شوم وقتی در امتی به وجود آید، اگر عوامل بیرونی هم در فروریزی جامعه نقشی نداشته باشند، ناپیوستگی‌های همگانی خودبه‌خود ارکان جامعه را مشتت کرده و زمینه‌ی سقوط و عذاب جامعه را فراهم خواهد کرد. اختلاف که البته خصیصه‌ی طبیعی انسانی است، زمانی که به هوس و خواهش‌های نفسانی آلوده شد، اثری مهم بر عناصر فطری وحدت اجتماعی داشته و به تدریج جامعه را به سوی پاره‌پاره شدن و نیستی سوق می‌دهد (حکیم، ۱۳۸۷، ص ۱۳۳)؛ به عقیده‌ی اکثر مفسران در آیه «لَا تَزْعُمُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ» (انفال: ۴۶) که به اختلاف میان امت صراحت دارد، منظور از «ذهاب ریح» که در آیه آمده است، هیمنه و صولت و مهابت امت و دولت است که بزرگ‌ترین سرمایه‌ی اجتماعی بوده و با پدید آمدن تنازع و اختلاف، از بین می‌رود (فیض، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۴۴؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۱ق، ج ۵، ص ۴۵۱؛ مغنیه، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۳۴؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ج ۵، ص ۳۵۴).

اصولاً بر اساس منطق قرآن، وجود تمامی علل و اسبابی که برای انحطاط جامعه برشمرده شد در صورتی که به‌عنوان مشی جامعه درآید را می‌توان از شاخصه‌های یک جامعه‌ی منحط تلقی کرد. در واقع زمانی که شالوده‌ی اصلی و زیرساخت جامعه یعنی عقیده و اخلاق، دستخوش انحراف گردید و همچنین انحراف و فساد به‌عنوان خصلت درونی و پایدار روستاخ‌های جامعه شد، چنین جامعه و فرهنگی را می‌توان به انحطاط توصیف کرد که حاصل آن، جامعه‌ای فاقد امنیت، اعتماد و... است که از حاکمیت اولیاء خدا سربرتاخته و دوستی شیاطین را پذیرفته است (نحل: ۱۱۲؛ اعراف: ۹۶).

پیامدهای انحطاط جوامع

با سیر آیات و مطالعه‌ی سرگذشت اقوام مختلف در قرآن، می‌توان پیامدهای متعددی را گزارش نمود که همگی قانونمند و تحت ضابطه بوده و معلول کارهای ارادی آدمیان هستند و تعذیب و تعمیم اقوام تابع اعمال آنان می‌باشد (نحل: ۱۱۲؛ اعراف: ۹۶؛ انفال: ۵۳؛ رعد: ۳۲). اگرچه به خاطر پیچیدگی پدیده‌های انسانی و اجتماعی و کوتاهی اندیشه‌ی انسان نسبت به حقیقت وقایع، نمی‌توان به طور قطع هیچ‌یک از رخدادها را از پیامدهای قطعی و اصلی یک جامعه‌ی منحط دانست و یا ممکن است آنها را تصادفی تلقی کرد، لکن پیامدهایی که قرآن در آیات زیادی برای جامعه‌ی منحط یا جامعه‌ی رو به زوال برشمرده است، همگی دائرمدار عزت و ذلت جامعه است که هسته‌ی اصلی آن را فرمانبری یا نافرمانی از خدا تشکیل می‌دهد (زمر: ۱).

منظور از پیامدهای مورد بحث در اینجا، فرجام دنیوی و آثار اجتماعی عوامل انحطاط است، نه آثار و پیامدهای اخروی، که مبحثی کلامی یا فلسفی است.

۱. پیامدهای درون‌زای انحطاط

برخی از این پیامدها، از متن جامعه برخاسته است که آن را پیامدهای «درون‌زا» می‌خوانیم. یکی از این پیامدها «استیصال و براندازی» است که پس از حکمت بالغه خدا و امهال او، نصیب جامعه‌ای می‌شود که در کفر و انکار و فسق و فجور فرو رفته باشند (مصباح‌یزدی، ۱۳۸۰، ص ۴۵۴). از دیگر پیامدهای وخیم جوامع، «گسترش فقر و هراس» می‌باشد که به خاطر کفران نعمت‌های الهی گریبان اقوام را می‌گیرد (نحل: ۱۱۲)؛ فقر در روایات نیز به مثابه مرگ بزرگ (نهج‌البلاغه، ح ۳۱۹)، قرین و ملازم کفر (مازندرانی، بی‌تا، ج ۷، ص ۲۷؛ محمدی‌شهری، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۲۴۳۸) و مولود هرج و مرج و مفساد اجتماعی دیگر دانسته شده است. «حاکمیت ظالمین» نیز از دیگر پیامدها است؛ بدترین نوع انحطاط زمانی است که خطر انحراف و انحطاط جامعه از جایگاه بالا شروع شود و به طبقات پایین برسد که در این صورت، ریزش ارزش‌های دینی و اجتماعی شدت بیشتری می‌یابد و اعتماد عمومی به سطح پایینی نزول می‌یابد. از آنجاکه چنین حاکمیتی، خود موجب رواج فسق و فجور است، مقدمه‌ای برای استیصال و ریشه‌کن شدن جامعه می‌باشد. «ابتلاء به مصائب و شدائد» از دیگر عقوبت‌هایی است که قرآن برای اهل باطل ترسیم می‌نماید، همان‌طور که در آیات زیادی این پیامدها برای رفتار انسان‌ها آمده است مانند: «وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّن دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ» (رعد: ۳۱)؛ که مفسرین منظور از آن را عقوبت‌ها، مصائب و بلاهایی مانند خشکسالی و بیماری و غیره دانسته‌اند (سیدقطب، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۲۰۶۲؛ مظهری، ۱۴۱۲ق، ج ۵، ص ۲۳۹).

۲. پیامدهای برون‌زای انحطاط

برخی دیگر از این پیامدها «برون‌زا» است، همچون جنگ و تسلط بیگانگان بر جامعه. از آنجاکه چنین امتی از درون فاقد محتواست و مردمش جز در بند نیازهای حیوانی بیش نیستند و دلبستگی خود را به آرمان‌های خویش از دست داده‌اند، به آسانی دچار هزیمت دشمنان می‌شوند مانند اضمحلالی که برای یک جامعه در مقابل قوم مغول رخ داد (صدر، ۱۳۶۷، ص ۷۴).

۳. پیامدهای ناظر به پدیده‌های طبیعی

برخی از این پیامدها نیز ناظر به رویدادها و قوانین طبیعی مانند زلزله، صواعق آسمانی و سنگباران است که از قلمرو اراده بشر به کلی بیرون‌اند (مصباح‌یزدی، ۱۳۸۰، ص ۳۴۰) و در قرآن کیفیت سقوط جوامع توسط این رویدادها به شیوه‌های مختلفی آمده است: قوم لوط و عاد به مجازات سنگباران و وزیدن بادهای خطرناک گرفتار آمدند (عنکبوت: ۴۰؛ قمر: ۳۴؛ ذاریات: ۴۱؛ قمر: ۱۹؛ حاقه: ۶) قوم ثمود و شعیب را صیحه‌ای آسمانی فراگرفت

(عنکبوت: ۴۰؛ قمر: ۳۱) و قوم نوح در آب غرق شدند (عنکبوت: ۴۰؛ ذاریات: ۴۰)؛ همچنین به قوم ثمود صاعقه‌ای آسمانی رسید (ذاریات: ۴۴-۴۳) و قوم شعیب گرفتار زلزله شد (اعراف: ۹۱). این وقایع اگرچه از پدیده‌های طبیعی است اما بازتاب و پیامدی از رفتارها و کنش‌های اجتماعی افراد جامعه است.

۳. پیامدهای اخروی

به جز پیامدهای دنیوی که برای یک جامعه منحط برشمرده شد و به صورت قراردادی یا علی معلولی عمل می‌کرد، مجازات‌های اخروی نیز برای چنین جامعه‌ای در نظر گرفته شده است که رابطه‌ای قوی‌تر و تکوینی با گناهان جامعه و افراد دارد؛ یعنی این یک رابطه عینیت و اتحاد است که پیامدهای رفتارها که در آخرت به‌عنوان پاداش یا کیفر به نیکان و بدان داده می‌شود تجسم خود اعمال آنان است (آل عمران: ۳۰؛ کهف: ۴۹؛ زلزال: ۸-۶؛ بقره: ۲۸۱). برخی در تفسیر چنین پیامدهایی معتقدند: اعمال انسان در دنیا که به صورت انرژی‌های پراکنده از نظر محو شده‌اند در قیامت تجمیع و به صورت مناسب تجسم می‌یابند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۴۵۷).

آسیب‌ها و عوامل انحطاط

آنچه مسلم است اینکه در منطق اسلام علت سقوط و انحطاط جامعه را نباید خارج از اراده‌های بشری جست‌وجو کرد و سرنوشت هیچ جامعه‌ای از پیش تعیین شده نیست و به تعبیر توبین‌بی، تمدن‌هایی که در طول تاریخ مرده‌اند، مرده سرنوشت خویش نبوده‌اند، بلکه عواملی مبتنی بر اراده‌های انسانی موجب آن شده‌اند (توبین‌بی، ۱۳۷۶، ص ۱۹۷-۱۹۵). از نگاه اندیشمندان اجتماعی، عوامل انحطاط، متفاوت است و به حسب جوامع تغییر می‌یابد و چه بسا آنچه در یک نظام اجتماعی برحسب اوضاع زمانی و مکانی‌اش عامل اعتلا است، در نظام اجتماعی دیگر عامل انحطاط قلمداد می‌شود (آگ‌برن و نیم‌کوف، ۱۳۸۰، ص ۴۵۸)؛ اما قرآن یک پایان و منتهای حتمی را برای جوامع و تمدن‌ها بر اساس علل اجتماعی ترسیم می‌کند که به حسب سنت‌ها و قوانین الهی، گریزناپذیر است؛ اما آیا برای انحطاط یک جامعه طبق سنت خداوند باید جمیع علل فراهم باشد یا اینکه یک علت برای سقوط کافی است؟ به نظر می‌رسد با بررسی آیات قرآن و مطالعه سرگذشت اقوام پیشین، حتی یک علت برای فروپاشی یک جامعه و تمدن و تاریخ کافی است. خداوند در قرآن از اقوامی سخن می‌گوید که به خاطر یک عامل انحطاطی اجتماعی، مستوجب عذاب یا فروپاشی تاریخ و جامعه خود شده‌اند؛ این عامل ممکن است تفرقه و تشتت باشد (آل عمران: ۱۰۵) یا ترک امر به معروف (مانده: ۷۹) و غیر آن؛ البته مشروط به اینکه آن علت به‌عنوان یک جریان و گفتمان و سرکشی جمعی درآمده و به تعبیر جامعه‌شناسان حالت آنومی یافته باشد (گیدنز، ۱۳۷۳، ص ۷۹؛ تنهایی، ۱۳۸۳، ص ۱۴۹)؛ در این صورت یا جامعه از درون و بر اثر عوامل درون‌زا رو به تحلیل می‌رود و یا بر اثر عوامل برون‌زا مانند جنگ و فتح و غلبه و تسلط دچار بی‌سامانی می‌گردد.

قرآن، صحنه تاریخ را همچون همه پدیده‌های دیگر دارای قوانین و سنت‌هایی می‌داند که از ابتدای رسالت

تشریح شده «سُنَّةٌ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا» (اسراء: ۷۷) و اصرار بر قطعیت آنها دارد و تصادفی تلقی کردن آنها را رد می‌کند (صدر، ۱۳۶۹، ص ۱۰۶) و آنها را غیرقابل تحویل و تبدیل می‌داند «وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا» (اسرا: ۷۷)؛ و از آنجاکه انسان تحت سیطره سنت‌ها و قوانین تاریخ است (صدر، ۱۳۶۹، ص ۷۹). لذا علل زمینه‌ساز انحطاط جامعه را نیز باید در متن جامعه و اعمال انسان جست‌وجو کرد و از نظر قرآن این به‌عنوان یک منطق و قانون اصلی در میان تمام انسان‌ها و جوامع در جریان خواهد بود، که اگر نقش تاریخی‌شان را به طور صحیح ایفا نکنند گروه دیگر را جایگزین خواهد کرد (آل‌عمران: ۱۴۰؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۲۷؛ صدر، ۱۳۶۹، ص ۸۰)؛ لذا از جمله سنت‌های مهم خداوند سنت زوال و سقوط جوامع است که در فرایند انحطاط آن صورت می‌گیرد و عمر ملت‌ها و تمدن‌ها به فرجام می‌رسد (اعراف: ۳۴؛ یونس: ۴۹؛ حجر: ۴ و ۵). این رخداد، به تعبیر برخی مفسران بعد از افاضه نعمت‌ها از سوی خداوند به بندگان و حسب سنت املاء و استدراج صورت می‌گیرد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳، ص ۶۰).

آسیب‌ها و عوامل فرهنگی

آسیب‌های فرهنگی نقش اساسی‌تری نسبت به علل دیگر در انحطاط دارد. از آنجاکه نظام اعتقادات مبین بنیادی‌ترین مفروضات انسان است که به زندگی او جهت خاصی می‌بخشد و برای زندگی وی اهداف و دلایلی پدید می‌آورد (پترسون و همکاران، ۱۳۸۹، ص ۸۳-۸۲)، هسته اصلی اکثر علل انحطاط جوامع نیز ناشی از «تزلزل در تفکر دینی» و استکبار به رهاورد انبیا بوده و از این رو کفر و تزلزل اعتقادی کیان جامعه را به خطر انداخته و به انحطاط می‌کشاند. در واقع، تاریخ و تمدن یک ملت بر دین و فرهنگ آن استوار است و دین، آن دسته از شرایط مناسب را که ملتی در آن نضج می‌گیرد فراهم می‌آورد لذا وقتی باورهای دینی مردم تحلیل می‌رود، متعاقباً فرایند انحطاط شروع می‌شود (شجاعی‌زند، ۱۳۸۰، ص ۱۴۴).

از منظر قرآن و روایات، دین علاج انواع انحرافات فکری و عقیدتی است و چون توحید شالوده اصلی دین می‌باشد، هرگونه اعراض و انحرافی از این طریق باعث سقوط قلمداد می‌شود و از طرف دیگر، ایمان و گرایش توحیدی باعث فلاح دنیا و آخرت می‌گردد (مدرسی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۰، ص ۴۷ و ۳۵۷).

از جمله عوامل فرهنگی آسیب‌زا، «شرک و بت‌پرستی» است (بقره: ۱۴۰) که چون بر خلاف توحید، عامل تفرقه و پراکندگی است (جوادی‌آملی، ۱۳۸۸، ص ۶۵۸)، به جز محرومیت از معارف الهی و حبط اعمال، ذلت و خواری و گسستگی را به دنبال دارد (اسراء: ۲۲).

«تکذیب، انکار و اعراض از آیات خدا و پیامبران» از دیگر عوامل مهمی است که قرآن، آن را سبب‌ساز هلاکت برخی اقوام دانسته است (اعراف: ۷۲، ۶۴ و ۹۶؛ آل‌عمران: ۱۱؛ قمر: ۴۲؛ انفال: ۵۴؛ انعام: ۱۵۷؛ احقاف: ۲۱-۲۶؛ حجر: ۸۰-۸۴؛ فرقان: ۳۷؛ ق: ۱۱-۱۴). برخی مفسران در تفسیر برخی از این آیات، عذاب‌های منجر به هلاکت این اقوام را، استیصال یک ملت می‌دانند، به طوری که حتی احدی از آن باقی نماند (فخررازی، ۱۴۲۰ق،

ج ۱۴، ص ۳۰۴) به گونه‌ای که این عذاب نسل و ذریه آنها را نیز از آن جهت که تداوم نمی‌یابند، دربر می‌گیرد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۶۷۵). همان‌گونه که خداوند اقوامی مانند عاد، ثمود و نوح را به علت کفرشان و تکذیب آیات الهی، و انکار معاد و نافرمانی از پیامبران هلاک ساخت (محمد: ۱۰؛ مؤمنون: ۳۳؛ قمر: ۹-۲۱)؛ قرآن از قول حضرت شعیب (ع) می‌گوید: ضدیت با من شما را وادار نکند که بر شما هم بلایی مانند این اقوام نازل شود (هود: ۸۹). این یک قاعده کلی و سنت الهی است که هر مسلمی که به تکذیب پیامبران منجر گردد، حال آنها حال امت‌هایی است که پیش از این مستحق عذاب شدند (طوسی، بی‌تا، ج ۹، ص ۳۶۲).

از دیگر علل فرهنگی و اعتقادی سقوط، «خودپرستی‌های فردی و اجتماعی» در برابر خداوند است. قرآن عاقبت سرکشانی مانند قارون که مدعی بود مال و ثروت عظیم را در سایه علم و تدبیر خود به دست آورده (قصص: ۷۸-۸۱) و فرجام افرادی که از اجداد و اقوام خود در مقابل خداوند، کورکورانه تبعیت می‌کنند (بقره: ۱۷۰؛ اعراف: ۷۱-۷۰)، و از فرمان خداوند تخلف می‌کنند، مانند قوم صالح که به گردنکشی در برابر امر خدا پرداختند، وعده عذاب و سقوط داده است (اعراف: ۷۸-۷۶).

از دیگر علل فرهنگی انحطاط، «کتمان حق» است که قرآن آن را زمینه‌ساز لعن و نفرت خدا و دیگران می‌داند و بی‌شک لعن خدا سبب سقوط می‌باشد (بقره: ۱۵۹)، همان‌گونه که علمای یهود حق را کتمان کردند درحالی‌که خداوند در آیاتی آنها را نهی کرده بود (آل عمران: ۷۱-۷۰). در آیه ۱۷۴ و ۱۵۹ سوره بقره که تعریضی به اهل کتاب است رسیدن به منافع دنیوی را دلیل انگیزه کتمان معارف شمرده شده است. روی سخن در این آیات گرچه با علمای یهود است اما مفهوم آیه را که یک حکم کلی درباره کتمان‌کنندگان حق است، محدود نمی‌کند. این سلسله علل اعتقادی، به خاطر اهمیتش و نیز به دلیل آنکه منطق اصلی گرایش‌های افراد جامعه را شکل می‌دهد، به‌عنوان مرکز و عامل اصلی انحطاط تلقی می‌شوند و عوامل دیگر در حول و مدار آن در حرکتند. همان‌گونه که در آیه «ثُمَّ كَانَتْ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ» (روم: ۱۰)؛ رابطه فکر و نظر با عمل را بیان می‌کند و گناه را نتیجه نوعی انحراف فکری دانسته که اگر کسی اندیشه‌اش به خطا برود؛ این امر بر عمل او هم تأثیر می‌گذارد و او را به گناه می‌کشاند. در واقع، گناه تبلور عملی و رفتاری انحراف فکری است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶، ۱۵۹؛ طیب، ۱۳۷۸، ج ۱۰، ص ۳۶)؛ در مقابل، برخی از مفسران معتقدند: گناه و آلودگی پی‌درپی، روح انسان را می‌خورد و از بین می‌برد و کم‌کم کار به جایی می‌رسد که سر از تکذیب آیات الهی در آورده و حتی از آن فراتر رفته و او را به استهزاء و سخریه پیامبران و آیات الهی وامی‌دارد؛ یعنی در واقع، این عمل ناصالح است که عقیده را نیز می‌خورد و موجب انحراف فکری است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۱ق، ج ۱۶، ص ۳۷۵-۳۷۴).

آسیب‌ها و عوامل اجتماعی

علل اجتماعی سقوط جامعه را در نکتزهای مختلفی می‌توان دسته‌بندی کرد. از جمله عوامل اجتماعی سقوط، سرکشی، گناه و انحراف و به‌طورکلی «سقوط اخلاقی» است (انعام: ۱۴۷؛ سجده: ۲۲؛ روم: ۴۷؛ دخان: ۳۷) که

خداوند بر اساس سنت خود، مجرمان و فاسقانی که به آن روی می‌آوردند و آن را شیوع می‌دهند در معرض انتقام و هلاکت دنیوی و عذاب اخروی قرار خواهد داد (احقاف: ۳۵؛ اسراء: ۱۶؛ نمل: ۵۸-۵۴؛ هود: ۸۲-۷۸؛ نمل: ۵۵؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۵، ص ۹۳)؛ همچنان‌که سرنوشت اقوام عاد، ثمود، بنی‌اسرائیل و... به تباهی و سقوط رقم خورد. از نگاه جامعه‌شناختی نیز ناسازگاری‌های اجتماعی در قالب انحرافات، زمینه‌ساز بحران‌ها و آشفتگی‌های اجتماعی است که خود زمینه‌ساز پایان زندگی اجتماعی است (آگ‌برن و نیم‌کوف، ۱۳۸۰، ص ۴۸۹). فرو رفتن در عیاشی‌ها، لذت‌های شهوانی و فسادهای ناشی از ثروت و قدرت، موجب طغیان و شکستن حریم‌های الهی توسط افراد گردنکش می‌شود تا جایی که در برابر قوانین خداوند سرپیچی کرده (سبأ: ۳۵-۳۴) و سرانجام کلیت جامعه را تحت تأثیر و نفوذ خود قرار داده و به نابودی می‌کشاند و موجبات هلاک جامعه فراهم می‌گردد «وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَوْمٍ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» (قصص: ۵۸). وقتی متنعمان یک جامعه به جای اطاعت از امر خدا، راه فسق و تباهی در پیش گیرند، به خاطر اثرگذاری زیاد این قشر و در صورت عدم ابراز حساسیت از سوی افراد جامعه، با به وجود آوردن نابرابری‌های اجتماعی، روابط انسانی و عاطفی کلیت جامعه خدشه‌دار شده و اسباب انحراف از مسیر اصلی و آسیب‌پذیری جامعه فراهم می‌گردد.

«ظلم و ستم» از دیگر علل مهمی است که قرآن فروریزی جامعه را بدان نسبت داده است (قصص: ۵۹؛ هود: ۱۱۷). ظلم در اصطلاح، شامل هرگونه انحراف از موازین حق و تجاوز از حدود و قوانین حاکم بر فرایند تکامل موجودات و یا انجام هر عملی است که با وضعیت صحیح یا حرکت و تغییر تکاملی پدیده‌ها مغایر باشد (پایدار، ۱۳۵۶، ص ۲۸). قرآن از جمله عوامل مهم تزلزل جامعه و سقوط تمدن‌ها را ظلم و به ویژه مظالم اجتماعی دانسته است (عنکبوت: ۱۴ و ۳۱؛ انعام: ۸۲ و ۱۲۹؛ قصص: ۴۰؛ اعراف: ۵-۴؛ هود: ۱۰۳-۱۰۰؛ یونس: ۱۳؛ انبیا: ۱۱؛ نجم: ۵۳-۵۰؛ حج: ۴۵ و ۴۹). اگر عدالت به معنای استقرار هر چیز در جای خود باشد (نهج‌البلاغه، ح ۴۳۷) ظلم، نقطه مقابل آن است و چون عدالت قوام جامعه و فلسفه ارسال رسل (حدید: ۲۶) و بنیان اصلی آن را تشکیل می‌دهد. از این رو، در نگاه قرآن، خروج از عدالت و مخالفت با آن، که ظلم تلقی می‌شود، (در هر سه محور ظلم به خود، ظلم به دیگران و ظلم به خدا) از علل اصلی فروپاشی جوامع و تمدن‌ها قلمداد می‌شود. قرآن، تکذیب آیات الهی و روی‌گردانی از اطاعت حق (انعام: ۱۵۷)، سرپیچی از احکام الهی (بقره: ۲۲۹)، پیروی از کفار (توبه: ۲۳)، افترا و دروغ بستن به خدا (صف: ۷)، و کتمان شهادت الهی (بقره: ۱۴۰) را به ظلم تعبیر کرده است و در روایات و ادبیات دینی نیز هلاکت اقوام و افراد (سبزواری نجفی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۲۷۶ و ۳۴۰) و فراهم شدن زمینه ستیزه و اغتشاش (نهج‌البلاغه، خ ۱۹۲)، فقر و نابسامانی‌های اجتماعی (نهج‌البلاغه، ح ۱۲۴۲؛ حکیمی، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۳۲۹) حاصل ظلم و تعدی قلمداد شده و حتی دولت و حاکمیت زمانی که ملازم با ظلم باشد نتیجه‌ای جز مهانت و سستی نخواهد داشت (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۳۱۰).

«سرکشی و شرآفرینی» نیز که به شدت مورد طعن اسلام است، از دیگر عوامل انحطاط‌ساز است که در قالب مفاهیم طغیان و فتنه‌سازی (حاقه: ۵)، فسادانگیزی (فجر: ۱۳-۹؛ عنکبوت: ۳۶) و تجاوز و تعدی (بقره: ۶۱؛ نساء:

(۱۵۵) از آن یاد شده است. قرآن انحطاط فکری و اجتماعی برخی اقوام مانند قوم ثمود را به خاطر خوی برتری طلبی، خودکامگی و امیال مستکبرانه‌ای می‌داند که در برابر رسالت الهی داشتند و از روی سرکشی دین حق را تکذیب کردند. «كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا» (شمس: ۱۱). جامعه برتری طلب، همچون فرد مستکبر و خودخواه، حق را از باطل تشخیص نمی‌دهد و نزول برکات الهی بر خود را از عملکرد خود می‌داند نه از لطف خداوند. به نظر برخی مفسران، انسان چون بی‌نیازی را در خود احساس می‌کند و ثروت و دارایی‌اش را بر اثر کوشش و تدبیر خود می‌داند سرکش و شرور می‌شود و بدین طریق، راه نابودی خود را فراهم می‌کند (فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۳۲، ص ۲۲۰). این افراد با اتکا به قوت و شوکت ظاهری خود، بدون آنکه اهلیت چنین قدرتی را داشته و مستحق آن باشند، از آیات الهی رویگردان شدند (قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ج ۱۱، ص ۴۳۷) قرآن این افراد را مستکبر و در زمره هدایت نیافتگان معرفی می‌کند (فصلت: ۱۶-۱۵). در پهنه وسیع جامعه و کشورداری نیز روحیه استیلاجویی و استبداد موجب می‌شود احساس بی‌نیازی به مردم و دوری از آنان ایجاد شود و حمایت مردم ضعیف شده یا مردم نسبت به حاکمیت واکنش نشان دهند و آن را رو به ضعف و سستی بکشاند.

«ترک امر به معروف و نهی از منکر» از دیگر عواملی است که جامعه را در فرایند انحطاط قرار می‌دهد و به شواهد تاریخی و قرآنی تقدیر و فرجام جامعه را با زوال و سقوط رقم خواهد زد. قرآن، بقاء و حیات اجتماعی را در گرو این دو اصل دانسته و رستگارتترین امت‌ها را امتی می‌داند که پیوسته در راه خودسازی و اصلاح رفتار خویش بوده و دیگران را نیز دعوت به خیر می‌کند (آل عمران: ۱۰۴). جابجایی ارزش‌ها و ضدارزش‌ها و از بین رفتن هنجارها که شرایط لازم را برای ظهور فسق و فجور و ناهنجاری‌ها مهیا کرده و جامعه را از مسیر فطرت و اعتدال خارج می‌سازد به خاطر ترک این دو اصل مهم است، همچنانکه قرآن، دور افتادن بنی‌اسرائیل از رحمت خدا را در ترک این دو اصل دانسته است (مائده: ۷۹) و علمای برخی ادیان را به خاطر ترک این وظیفه تقبیح کرده (مائده: ۶۳) و از سرنوشت بد اقوام پیشین به این خاطر سخن گفته است (هود: ۱۱۶)؛ حتی قرآن، از هلاکت آن عده از اصحاب سبت که مرتکب گناه نشده بودند ولی این دو اصل را ترک کرده بودند، سخن می‌گوید (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۷۵۶؛ قراتی، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۲۰۸).

زمانی که حساسیت آحاد جامعه نسبت به انحرافات و جرایم اجتماعی فروکاسته گردد و سازوکارهای کنترل و مراقبت‌های اجتماعی تضعیف شود و جامعه به یک آنومی قانونی برسد، فروپاشی آن جامعه حتمی خواهد بود. مونتسکیو عامل اجتماعی انحطاط جامعه را در دو جهت می‌داند: یکی عدم رعایت قوانین توسط مردم که البته آسیب‌های ناشی از آن قابل حل بوده و می‌توان خطر سقوط را از جامعه دور کرد و دیگری آنکه قوانین مردم را به سوی فساد و گمراهی بکشاند که آسیب‌های ناشی از آن عمیق‌تر و درمان‌ناپذیر است؛ زیرا درد، از خود درمان ناشی شده است (مظلومان، ۱۳۵۵، ص ۱۶۸)؛ لذا صرف وجود ارزش‌ها و ایدئولوژی‌ها در یک جامعه کفایت نمی‌کند، بلکه رعایت قوانین که در نظام قانونگذاری به «حدود» موسوم است، تضمین‌کننده حیات و استمرار جامعه خواهد بود؛ لذا در منطق اسلام علاوه بر اعتقاد قلبی به خداوند، مکانیزم‌های عملی و پایبندی به مقررات نیز در جامعه در

نظر گرفته شده و لازم دانسته شده که جامعه به سبب اجرای فریضه امر به معروف و نهی از منکر، بهره‌مند از وجدان اخلاقی که حاکی از قبح جرایم مستوجب کیفر است، باشد.

آسیب‌ها و عوامل اقتصادی

پس از بحث عدالت در نظام تکوین، بارزترین چهره عدالت و قسط در اسلام در امور اقتصادی تبلور می‌یابد و بر آن تأکید فراوان شده (اعراف: ۸۵؛ انعام: ۱۵۲؛ اسراء: ۳۵؛ شعراء: ۱۸۳-۱۸۱) و از طرف مقابل ظلم و بی‌عدالتی اقتصادی عامل اصلی فقر دانسته شده است. «ان الناس ما افتقروا و لاحتاجوا و لاجعوا و لاعروا الابدنوب الاغنيا» (حکیمی، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۳۲). چون فقر با نیازهای اولیه انسانی به طور مستقیم و بی‌واسطه در ارتباط است، به مراتب محسوس‌تر از سایر کمبودها بوده و انگیزه نیرومندی برای سلب اعتماد مردم از زمامداران و در نهایت شورش و به‌هم پاشیدگی اجتماعی است. وجود مظالم اقتصادی، سیر حرکت جامعه را از اعتدال خارج کرده و ظلم در تقسیم و توزیع مناسب منابع و ثروت‌های طبیعی، سبب ایجاد نابرابری شده و جامعه را به جامعه‌ای طبقاتی، فقیر و غنی و مستضعف و مستکبر تبدیل کرده و احساس ترس از ظلم و فقر، به درهم‌ریزی این اعتدال کمک خواهد کرد. از آنجاکه معمولاً انسان‌ها فقر و غنا را در مدار تمکانات دنیایی می‌نگرند، ایجاد ذهنیت در مورد وجود ظلم و طبقات متفاوت در جامعه آن‌ها را وادار به دست زدن به بسیاری از ناهنجاری‌های اجتماعی ساخته و بدین طریق کلیت جامعه با این احساس مآلا تحت تأثیر قرار خواهد گرفت. امام حسین (ع) می‌فرماید: «أَهْلَكَ النَّاسُ إِثْنَانِ: حَوْفُ الْفَقْرِ، وَ طَلَبُ الْفَخْرِ» (مجلسی، ۱۳۷۳، ج ۷۵، ص ۵۴)؛ ذهنیت و ترس از نداری و ذهنیت و بزرگی خواهی انسان را وادار به دست زدن به ناهنجاری‌ها ساخته و او را به هلاکت می‌اندازد.

«دنیاپرستی و خوشگذرانی» از جمله علل اقتصادی است که قرآن آن را موجب انحطاط و زوال قطعی جامعه قلمداد کرده (قصص: ۵۸) و غرق شدن انسان‌ها در هوس‌رانی و عیاشی را مانع درک حقایق دانسته است؛ زیرا به تعبیر قرآن، بر دل‌هایشان پرده‌ای کشیده می‌شود که قادر به درک آنچه فراتر از دنیا است نمی‌باشند (سباء: ۳۴). در بیان اجتماعی‌اش، جامعه‌ای که دارایی خود را صرف خوشگذرانی و تجملات نماید، چون به این روند عادت می‌کند و از طرفی نیازهای انسان، اشباع ناشدنی است، برای ادامه بهره‌مندی از مواهب بیشتر، به بیگانگان نیازمند می‌شود؛ در چنین وضعیتی نیروی کار به رخوت گراییده و روحیه شجاعت و مقاومت در برابر بیگانگان می‌میرد و زمینه تسلط آنان و سقوط جامعه را در پی خواهد داشت (ابن‌خلدون، ۱۳۷۹، ص ۲۶۸ و ۳۲۱). در واقع تغییر ارزش‌های جامعه موجب نمایش ثروت و تکاثر توسط ثروتمندان شده و نیازآفرینی‌های مداوم آنان منجر به ظلم و نابرابری در جامعه می‌شود (رفیع‌پور، ۱۳۸۰، ص ۲۲۷).

«اتراف» نیز از جمله موارد برهم زنده اعتدال و سبب‌ساز انحطاط جامعه و نهایتاً سقوط آن است (غافر: ۳۴؛ مؤمنون: ۶۴؛ هود: ۱۱۶). اینان طبقه‌ای از مرفهینی هستند که نعمت زیاد آنها را به طغیان واداشته (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴، ج ۲۳، ص ۲۳۰) و نفس‌هایشان سست و در فسق و فجور غوطه‌ورند و با سرکشی به مقدسات و

ارزش‌ها توهین می‌کنند و چون اینان همواره ایمان نمی‌آورند (سباء: ۳۴). خداوند نیز به آنان وسعت داده تا فساد کرده و بر اساس سنت استدراج آنان را به هلاکت برساند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص ۳۶۲). در واقع گروه مرفه و مترف، به خاطر در دست داشتن ابزار سلطه، باعث پدید آمدن و شیوع انحراف در بین توده مردم شده و این موضع خصمانه، در مقابل حق و عدالت که از اهداف ارسال رسل است (حدید: ۲۶) شدیدتر شده و شیوع فساد به حدی می‌رسد که جامعه و روح جمعی، صفت فسق به خود گرفته و از فطرت اولی و مسیر خلقت منحرف شده و امیدی به بازگشت نباشد؛ در چنین وضعیتی مشیت الهی بر سقوط و هلاکت آن ملت تعلق می‌گیرد (انعام: ۴۶-۴۵).

«اسراف و تبذیر» نیز به شهادت قرآن، مبعوض خدا (انعام: ۱۴۱؛ اسراء: ۲۶؛ شعراء: ۱۵۲-۱۵۱) بوده که به واسطه آن سرنوشت شومی برای جوامع رقم زده می‌شود، همچنان‌که به تعبیر قرآن، فرعون که در زمین سرکشی کرد از اسراف‌کاران به‌شمار می‌رود (یونس: ۸۳).

«کفران نعمت» به معنای سعی در پوشاندن ارزش نعمت (جوهری، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۸۰۷) در شکل‌های مختلف، از دیگر اسبابی است که نه تنها نعمت‌های مادی را از انسان خواهد گرفت، بلکه به عقوبتی سخت نیز مبتلا خواهد کرد. «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (ابراهیم: ۷)؛ خداوند در قرآن، از قوم بنی اسرائیل که نمونه بارز کفران نعمت هستند بارها یاد کرده است (بقره: ۵۹-۵۰). این گناه، از معاصی بزرگ و نوعی کفر به خداوند است. «وَأَشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُون» (بقره: ۱۵۲) که بر اساس روایتی از امام رضا(ع)، مجازات آن، زود گریبان‌گیر انسان می‌شود (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۶، ص ۳۱۲) و امام علی(ع) آن را یکی از گناهانی می‌داند که در کنار عاق والدین و ظلم به مردم، مجازاتش فوری و بدون تأخیر است (نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۱۲، ص ۳۶۰).

از دیگر اسباب و عوامل اقتصادی که برای فروپاشی جامعه و تاریخ می‌توان برشمرد «رشوه‌خواری» است که با تعابیری چون اثم و سُحت از آن یاد شده (بقره: ۱۸۸؛ مائده: ۴۲)، همچنین «عدم انفاق» (بقره: ۱۹۵) و «کم‌فروشی» (اعراف: ۸۵؛ مطففین: ۱) از دیگر عوامل است. «رباخواری»، نیز که فسق (روم: ۳۹) و از کبائر گناهان (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۳۷) دانسته شده و در روایات هم رباخوار و ربادهنده و همه اسباب و عوامل دخیل آن مورد لعن قرار گرفته‌اند (صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۲۷۴)، از مهم‌ترین این علل می‌باشند.

آسیب‌ها و عوامل سیاسی

در فرهنگ اسلام «عدم وجود رهبری یا رهبری ناشایست» یکی از علل مهمی است که می‌تواند جامعه را به سوی زوال و انحطاط بکشاند. قرآن، رهبری جامعه را از شئون مهم در چارچوب امامت و نبوت مطرح می‌کند و به مردم دستور می‌دهد که منازعات خود را به خداوند و رسول او احاله دهند؛ به خاطر این اهمیت، خداوند شأن رهبری را، پس از آنکه حضرت ابراهیم(ع) وظایف خود را به خوبی به انجام رساند، به او اعطا کرد «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بقره: ۱۲۴). اما از آنجاکه جامعه، همواره و بالضرورة استکمالی

نیست و ممکن است سیری قهقرایی را دنبال نماید، از عوامل مهمی که شیب جامعه را به سوی انحطاط تندتر می‌کند رهبری ناشایستی است که به اغراض مادی و دنیوی خویش اندیشیده، یا شایستگی لازم را از خود در جهت هدایت جامعه به سوی صلاح و رشاد نشان ندهد (مصباح‌یزدی، ۱۳۸۰، ص ۳۸۹) و افراد فرومایه را بر نیکان جامعه مقدم دارد (نهج البلاغه، خ ۲). قرآن این پیشوایان جامعه را رهبران ضلال معرفی می‌کند که از عوامل مهم گسترش فساد در جامعه و در نتیجه، انحلال هویت اصلی جامعه است (مانده: ۷۷). چون رهبر جامعه زمام هدایت یا گمراهی امت را به دست گرفته و جامعه را به سعادت یا ضلالت نزدیک می‌سازد، لذا ملازمت رهبری با اصلاح و افساد جامعه هم در قرآن (اسراء: ۷۱) و هم در روایات اسلامی بدان اشاره یا تصریح شده (نهج البلاغه، خ ۴۰؛ تمیمی‌آمدی، ۱۳۶۶، ص ۳۹۲). با وجود حاکم ظالم و فاسد، تلاش صالحان در مواجهه با زشتی‌ها نیز به هدر خواهد رفت؛ زیرا حاکم می‌تواند جای ارزش و ضد ارزش را جابجا کرده و خود را ملاک و معیار ارزش‌ها قلمداد نموده و در نتیجه، قدرت تشخیص مسیر صحیح را از مردم بگیرد. از این رو، بی‌تردید نوع رفتار حاکمان با افراد جامعه را می‌توان از عوامل سازنده یا مخرب اوضاع هر جامعه قلمداد کرد. لذا امام علی (ع) جامعه آسیب‌زده را با چهار ویژگی و نشانه اساسی معرفی می‌فرماید: ۱. ضایع کردن اصول؛ ۲. چسبیدن به فروغ؛ ۳. مقدم داشتن افراد فرومایه و پست؛ ۴. کنار زدن افراد با فضیلت (تمیمی‌آمدی، ۱۳۶۶، ح ۱۰۹۶۵). از موارد دیگر مرتبط با مسئله رهبری جامعه، فرمان ناپذیری است. پیروی از پیامبر به‌عنوان رهبر جامعه از دستورات اکید قرآن است که سرپیچی از آن موجب سلب رحمت الهی (آل عمران: ۱۳۲) خروج از مرز ایمان (نساء: ۵۹؛ آل عمران: ۳۱)، سستی و از بین رفتن مهابت جامعه (انفال: ۴۶) دانسته شده است.

«تفرقه و تشتت»، از علل مهمی است که باعث سستی و از میان رفتن قدرت و پیروزی می‌شود و مآلاً انحطاط جامعه را در پی دارد (آل عمران: ۱۰۵؛ انفال: ۴۶). اختلاف در جامعه، در مواردی که منشأ حرکت، رشد فکری و تحول جامعه شود مطلوب و به‌عنوان رحمت از آن یاد شده (طالقانی، ۱۳۶۲، ج ۵، ص ۲۶۳) به‌ویژه وقتی با ندای پیامبران جهت گیرد، مطلوب قلمداد شده است (موثقی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۷-۲۶). قرآن نیز برخی ستیزه‌ها را به خاطر پویایی جامعه و شکل‌گیری حرکت تاریخی، پذیرفته است (حج: ۴۰؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴، ص ۳۸۵). اما زمانی که اختلافات و ستیزه‌جویی‌ها صبغه ساختاری یابد و به عدم امنیت و رخوت و خمودگی جامعه و از میان رفتن اهداف انسانی منجر گردد، نقض غرض خلقت بوده و شیوه طواغیت و در حد شرک دانسته شده است (روم: ۳۲)، که قرآن به طور مکرر به آنها وعده عذاب و هلاکت داده و بر لزوم وحدت پیرامون احکام الهی در جامعه سفارش کرده است (آل عمران: ۱۰۳). قرآن هشدار می‌دهد که جامعه‌ای که به دور از محور حق به دسته‌بندی پردازد، دچار اختلاف و تنازع داخلی شده و این امر قوای جامعه را تحلیل برده (نفال: ۴۶) و طمع بیگانگان را نسبت به تسلط بر آن جامعه برانگیخته و علاوه بر جنگ و خونریزی، آثار دیگری از قبیل ضعف در نیروی اجتماعی و متمرکز نبودن قوا نیز دارد.

از آنجاکه دشمنان دین خدا تبلور عینی گمراهی به‌شمار می‌آیند، «دوستی با دشمنان دین»، از جمله عوامل

فروپاشی جامعه قلمداد شده است. در آیه ۲۸ سوره آل عمران، قرآن تأکید دارد تنها ولایتی که در خور شایستگی است، ولایت خداوند است و آنان که دوستی غیر او را بپذیرند، ولایت خداوند از آنان سلب شده و مآلا جامعه‌شان رو به تباهی می‌رود. همچنین در آیه ۱۱۸ سوره آل عمران نیز مؤمنان از گزینش دوستی غیر هم‌دینان، به خاطر به وجود آوردن فساد و خلل در امور مؤمنان پرهیز داده شده است. لذا حکومتی که با دشمنان دین رابطه‌ای نزدیک داشته باشد زمینه زوال و انحطاط خود را فراهم می‌سازد. «استعمارگری» نیز از دیگر علل انحطاط سیاسی جامعه است که در آیات زیادی از قرآن به ویژه درباره اقوامی که با طغیان‌گری با انبیای الهی مخالفت کرده و سعی در استیلا بر مردم داشتند، آمده است (اعراف: ۷۷، ۸۸ و ۱۳۷).

فرایند انحطاط

از منظر اسلام، فرایندی که یک جامعه در مسیر انحطاط طی می‌کند، با توجه به جریان عام حق و عدالت تبیین می‌شود و این مسئله که ذیل سنت‌های الهی قابل تحلیل می‌باشد، اختصاص به زمان یا مکان خاصی ندارد (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ص ۳۸۸). جهان‌بینی یک جامعه مبین دو نوع فرهنگ و تمدن الهی و مادی جامعه است (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ص ۹۵-۷۹) که نوع عملکرد انسان‌ها را مشخص کرده و نجات یا سقوط ملت بدان تعلق می‌گیرد (انعام: ۴۶-۴۵)؛ انسان‌ها تا زمانی که خصلت‌های انسانی و الهی را در خود نهادینه سازند و به میثاقی که با خدای خود دارد پایدار باشد (اعراف: ۱۷۱؛ یس: ۵۹)، خلافت خداوند را هم دارا خواهد بود (بقره: ۲۹) و وقتی عهد و فرمان الهی را فراموش کرد و به خصلت‌های شیطانی روی آورد چنین خلافتی نیز از او سلب شده و به تدریج به دست خود، مسیر جامعه و تاریخ را عوض خواهد کرد (نحل: ۱۲۲؛ اعراف: ۹۶) و بر اساس سنت استبدال و جایگزینی، افراد یا گروه دیگری جای آنان را خواهند گرفت (صدر، ۱۳۶۹، ص ۸۰) که بتوانند خود را با شرایط زمانی منطبق ساخته و در راستای رفع نیازهای مادی و معنوی انسان‌ها گام بردارند. برخی، سازوکار از هم گسیختگی جامعه را در به هم خوردن وحدت آرمانی آن می‌دانند و معتقدند: وجود ایده‌های پست و کوچک که زاده وضع موجود است، حرکت تاریخی جامعه را کند و طاق‌فروسا کرده و چون آرمان مشترکی در این جوامع وجود ندارد، میان آنان پراکندگی ایجاد شده و دچار فروپاشی می‌گردد (صدر، ۱۳۶۷، ص ۷۳).

راهکارهای اصلاح جامعه منحل

از مجموع عللی که برای انحطاط جامعه بیان شد، می‌توان آنها را در دو لایه و شالوده اصلی و فرعی تقسیم‌بندی کرد: بخشی از علل که مربوط به انحراف در عقیده و اخلاق و اصل جهان‌بینی است، لایه اصلی به حساب می‌آیند و دسته دیگر سایر انحرافات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و غیره است که فرعی و روبنایی است. برای اصلاح یک جامعه منحل نیز در ابتدا گریز و گزیری جز پابندی به عهد و میثاق الهی که انسان با خدا بسته و در قرآن آمده «أَلَمْ أَعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (یس: ۶۰)؛ و اصلاح در عقیده و اخلاق انسانی نیست؛

قرآن همان‌گونه که به اعتقادات انسان در مرحله نخست، اهتمام دارد بالتبع در اصلاح‌گری جامعه نیز حوزه اندیشه، بینش و نگرش فرد و جامعه که امور زیرساختی و اعتقادی است را در صدر اهمیت می‌داند که بدون آن اصلاحات روبنایی جامعه صرفاً نقش علل ناقصه تلقی می‌شوند. در مرحله بعد یا هم‌زمان با آن، ساختارهای دیگر را باید به‌سامان نمود. یعنی به تعبیر برخی مفسران اسلام و قرآن، در ایجاد و اصلاح پدیده‌های فرهنگی و اجتماعی دو جهت را مد نظر دارد، یکی محتوا و درون‌مایه، که یک سلسله‌باورها و ارزش‌های متعالی است که برای بشر عرضه کرده است تا با تحول در بینش و ارزش، تمام ساحات زندگی وی را تحت تأثیر قرار داده و اصلاح کند. دیگر، روش و شیوه تأثیرگذاری و درونی‌سازی آن باورها و ارزش‌ها به‌عنوان فرایندی که در بستر حوادث و جریان‌های اجتماعی شکل گرفت و در درونی ساختن مؤلفه‌های فرهنگ، اصول و قواعدی را رعایت کرده است (سیدقطب، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۵۰۷). قرآن برای اصلاح جامعه ضمن اینکه به حسن فعلی امور توجه دارد، حسن فاعلی را نیز جزء موارد مهم قلمداد می‌کند لذا در خطابات مکرر و فراوان مانند «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» عمل صالح را همواره در کنار ایمان قرار می‌دهد. انسان تا زمانی که وفادار به پیمان الهی باشد و جز خدا را عبادت نکند (یس: ۶۰) و به حدود او تجاوز نکند خلافت و اقتدار او که فلسفه آفرینش اوست. «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره: ۳۰) نیز برقرار است؛ لذا جامعه رو به زوال برای اصلاح خود، راهی جز بازگشت به عهد و میثاق الهی ندارد و تعالی و ترقی امت به میزان پایبندی به این عهد است و لازمه عهد الهی چند امر است:

«ایمان به خدا» و تقویت نیروی ایمان، اساسی‌ترین سازوکار اصلاح و حفظ و بقای یک جامعه است که هم در جهت سلبی، انسان‌ها را از ناهنجاری‌ها باز می‌دارد و هم در جهت ایجابی نقطه تعادلی برای دوری از مشکلات محسوب می‌شود (حکیم، ۲۰۰۸، ص ۲۲۳)؛ قرآن، نقطه عزیمت این امر اساسی را در درون انسان و از ساحات فردی جست‌وجو می‌کند و علت‌العلل تمامی تغییرات و تحولات را خواست و اراده انسان می‌داند (رعد: ۱۱؛ صدر، ۱۳۶۷، ص ۳۰-۲۹) که اگر با اراده‌های دیگر همنشین گردد و به تعبیر جامعه‌شناختی‌اش دگرگونی در اجزاء نظام ساختاری پیش آید، کل نظام ساختاری، را متحول خواهد ساخت و باعث نوعی تغییر ساختاری می‌گردد (شارقی، ۱۳۸۹، ص ۲۴۸)؛ ضمن آنکه عوامل و شرایط تغییر نیز باید هم‌افزایی لازم را با کارگزاران تغییر داشته باشند (وثوقی، ۱۳۸۸، ص ۲۴۷). برخی با استناد به آیات قرآن، علاوه بر عنصر ایمان به همراه علم و ارتباط وثیق میان دنیا و آخرت، مهم‌ترین راه بازگشت جامعه منحط به خویشتن را در زدودن بدعت‌ها و پیرایه‌ها از دین و تمسک به اسلام راستین، کسب فضایل و کمالات انسانی و نقد و نوآوری و اجتهاد دانسته‌اند (ر.ک: موثقی، ۱۳۷۳، ص ۱۳۷-۱۰۷).

«تنظیم روابط اجتماعی» چه در محیط خانواده و چه در سطح جامعه در سایه برادری و جهت‌گیری‌های رفتاری افقی نه عمودی، به گونه‌ای که جامعه در مسیر کمال مطلوب و هدف نهایی حرکت کند، از جمله راهبردهای تحول جامعه از انحطاط به سوی کمال است. عالمان اجتماعی، ارضای نیازهای انسانی را از مهم‌ترین اهداف در روابط اجتماعی می‌دانند (رفیع‌پور، ۱۳۷۸، ص ۷۳) اما ممکن است انسان‌ها بر اثر شدت پیچیدگی روابطشان، ارضای

نیازهایشان دچار اختلال گردد و در نهایت، بر اثر احساس ناکامی (رفیع‌پور، ۱۳۷۸، ص ۸۰) و صفت استخدام‌گری، نتوانند بر اساس معادلات انسانی رفتار نمایند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۰، ص ۲۴۸) و به تدریج جامعه را به سوی نوعی لجام‌گسیختگی و انحراف کشانند که انتظام این روابط بر معیار اعتدال و مبتنی بر روح وحدت و برادری، خواهد توانست جامعه را از وارد شدن به مسیر انحطاط در امان نگاه دارد (ابن‌عاشور، ۱۴۲۷ق، ص ۱۲۵). در این راستا اصلاح امور خانواده، تأثیر فراوانی در بهبودبخشی فرد و جامعه خواهد داشت؛ زیرا بنیان و فضای اصلاح‌گری فرد در درون خانواده تحقق می‌یابد؛ و بی‌گمان خانواده‌ای که از کجروی دور و یا با اصلاحات متحول شود جامعه نیز از آن کجروی اصلاح خواهد شد. قرآن، علاوه بر اینکه مؤمنین را به مبارزه با فساد و ناهنجاری‌های در جامعه امر کرده، «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (آل‌عمران: ۱۰۴)؛ آنان را به مقابله با مقدماتی که فساد را در جامعه شیوع می‌دهد و بستر انحراف و انحطاط را فراهم می‌کند نیز دستور می‌دهد؛ این مقدمات، شامل کنش‌ها و حرکت‌هایی می‌شود که در صورت انباشتگی، و مشی کلی جامعه بر آن، زمینه‌ساز زوال فرهنگی و اجتماعی خواهد بود (نور: ۱۹)؛ لذا در آیاتی، حتی به پوشش مناسب مردان و زنان (اعراف: ۷، ۲۶ و ۲۷؛ نحل: ۱۶) و رعایت سخن گفتن (احزاب: ۳۲) نیک تأکید شده است.

از دیگر راهکارهایی که قرآن برای اصلاح جامعه به آن توجه دارد نظارت عام و گسترده‌ای است که در سطوح مختلف و از جوانب متفاوت برقرار باشد؛ قرآن نظارت بر رفتارهای انسان‌ها را در فرایندی عام در آیات مختلفی آورده است. پس از نظارت خداوند «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ» (مؤمن: ۱۹) و نظارت فرشتگان «مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» (ق: ۱۸)؛ «أَنْ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ كَرَامًا كَاتِبِينَ يَعَلِّمُونَ مَا تَقُولُونَ» (انفطار: ۱۲-۱۰)، به نظارت پیامبران «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا» (نساء: ۴۱)، و رهبران جامعه «أَقْلٍ أَعْمَلُوا فَنَسَبُوا إِلَى اللَّهِ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» (بقره: ۱۴۳) تأکید دارد.

قرآن، ضمن توجه به نظارتی که بیان شد، مکانیسم اجتماعی غیررسمی دیگری را با عنوان «امر به معروف و نهی از منکر» که از راهکارهای مهم و از روشن‌ترین مصادیق و ابزارهای کارآمد در جهت تحقق اصلاح جامعه می‌باشد در آیات مختلف مورد عنایت داده و اهمال آن را به هیچ‌وجه نمی‌پذیرد و بهترین امت را کسانی می‌داند که در چارچوب یک وظیفه اصلاحی خروج کرده و جامعه را به سعادت فرامی‌خوانند (آل‌عمران: ۱۰۴، ۱۱۰ و ۱۱۴؛ اعراف: ۱۵۷؛ توبه: ۶۷، ۷۱ و ۱۱۲؛ حج: ۴۱؛ لقمان: ۱۷). از نگاه قرآن، ترک این دو فریضه، فساد را بر جامعه چیره می‌سازد و اشرار را بر مردم مسلط می‌کند و باعث به وجود آمدن ظلم اجتماعی است که نتایج مشقت‌باری را در جامعه به جای می‌گذارد و عذاب الهی آنان را فرا خواهد گرفت؛ حتی آنان که در افساد و منکر فاقد نقش بوده‌اند نیز گرفتار عذاب خواهند شد (کلینی، ۱۳۸۸، ج ۸، ص ۱۵۸؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۷۵۸). برخی جامعه‌شناسان نیز، از دست دادن نفوذ نظارت‌کننده و واگذار شدن افراد به حال خود را عامل مهم وقوع جامعه در ناهنجاری‌ها دانسته‌اند (کوزر، ۱۳۷۶، ص ۱۹۲). این حرکت نظارتی، به صورت متقابل در جامعه بین افراد اعمال می‌شود، یعنی افراد جامعه به صورت متقابل بر رفتار یکدیگر تأثیر گذاشته (کونن، ۱۳۷۹، ص ۱۹۷) و تمامیت افراد را به انطباق با

انتظارات مورد نظر که در پی فرایند فرهنگ‌پذیری و جامعه‌پذیری قرآنی به وجود آمده، جهت اصلاح کلی جامعه و ادار خواهد ساخت. از آنجاکه این نظارت عام، از عرصه فردی آغاز می‌شود و به ساختار جامعه گسترش می‌یابد، لذا این فریضه مهم، تکلیفی است که بر آحاد جامعه و از حرکتی پایین به بالا صورت می‌گیرد؛ بدین صورت که در طی روند جامعه‌پذیری، تغییرات و اصلاحات فردی صورت می‌گیرد تا در نهایت اصلاح و تغییر جامعه، که حاصل جمع اصلاحات فردی است، محقق شود «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد: ۱۱).

مسئله در کنار این نظارت عام و این دو تکلیف همگانی، که نوعی نظارت و کنترل اجتماعی و مکانیسمی غیررسمی محسوب می‌شود، مکانیسم رسمی نظارت اجتماعی که توسط بسیاری از نهادها و سازمان‌های مختلف درون جامعه اعمال می‌شود، به فرایند اصلاح جامعه کمک خواهد کرد (کونن، ۱۳۷۹، ص ۲۰۴).

قرآن، همان‌گونه که ظلم و عدم وجود عدالت را به جز آثار اخروی مانند لعن خداوند (هود: ۱۸) و عقوبت الهی (ابراهیم: ۴۲)، از جمله آسیب‌های جامعه دانسته که موجب زوال و ویرانی حکومت‌ها می‌شود (نمل: ۵۲؛ یونس: ۱۳؛ کهف: ۵۹)، «عدالت‌ورزی و اجرا و بسط قسط»، را مهم‌ترین و کارآمدترین سازوکاری می‌داند که می‌تواند جامعه‌ای را که در مسیر انحطاط قرار گرفته تحول بخشد. در روایات نیز عدالت، نقطه حرکت و انتقال انسان از مبدأ تا منتهای هستی و به‌عنوان عنصری اساسی در حیات انسانی تلقی شده که در تمام شریان‌های احکام واقعی باید جاری باشد.

«همبستگی و وحدت اجتماعی» از دیگر راهکارهای اصلاح جامعه و نجات آن از شیب زوال و انحطاط است. جامعه‌ای که در مسیر انحطاط است در صورتی می‌تواند خود را از این فرایند نجات دهد که عامل تشتت و تفرقه‌ای که باعث از هم‌ریختگی آن شده را از بین ببرد. اگرچه برخی جامعه‌شناسان وحدت امت در تاریخ را جز رؤیایی بیش ندانسته‌اند (کینگ، ۱۳۵۳، ص ۲۴۳)، و تاریخ جوامع را تاریخ مبارزه طبقاتی قلمداد کرده‌اند (مارکس، ۱۳۸۰، ص ۴۳)، اما قرآن به برهه‌ای از زمان اشاره دارد که مردم به صورت اجتماعی واحد و بدون اختلاف می‌زیسته‌اند. البته با توجه به آیات، انسجام و وحدت اجتماعی را می‌توان به دو فرایند اطلاق کرد، یکی وحدت در میان انسان‌ها به‌عنوان پدیده‌ای انسانی که قرآن اساساً زندگی انسان‌ها را به‌سان جامعه‌ای برشمرده که در قالب امت واحد، روابط همگون و یکسانی را در آغاز پی‌ریزی کرده‌اند و در سایه ایدئولوژی صحیح و جهان‌بینی توحیدی به وحدت معنوی رسیده‌اند (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۳، ص ۳۰۵)؛ ولی بر اثر نیازهای متعدد و هوی و هوس، به بهره‌کشی و ظلم یکدیگر پرداختند و اختلاف میان آنها حاکم شد و زندگی‌شان را دگرگون ساخت؛ فرایند دیگر، وحدت در میان ادیان آسمانی است. قرآن، اخوت دینی را مهم‌ترین زمینه شکوفایی انسجام در ساختارها و ابعاد جامعه می‌داند (حجرات: ۱۰-۱۳) و هرگز اتحاد واقعی مؤمنان با کافران را نمی‌پذیرد، همان‌طور که سلطه کافران بر مومنان را نفی می‌کند (نساء: ۱۴۱).

این اصل اساسی که همه بشریت تشنه آن هستند، مایه زنده ماندن همه احکام دین (نوری، بی تا، ج ۱۱، ص ۳۱۸)،

پایداری و اقتدار حکومت‌ها (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۶۹)، مضاعف شدن برکات و رحمت خداوندگار (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۲۰۵)، فراهم آوردن امنیت و عافیت (نهج البلاغه، خ ۸۷)، نگاهبان حیثیت والای دین خداوند و ارزش‌های متعالی، دانسته شده است که با اجرای آن نوید دنیای منهای فقر و بیدادگری که آرمانی دست‌یافتنی برای داشتن جامعه مطلوب است با پژواک ایمان، هدایت و معنویت در همه آفاق داده خواهد شد.

نتیجه‌گیری

از منظر اسلام، تاریخ بشر و تحولات آن بر طبق سلسله‌ای از سنن و نوامیس صورت می‌گیرد که دارای قواعد و قوانین دقیق و منظمی است و با شناخت آنها، می‌توان جامعه و تاریخ را تحت فرمان درآورد و به سوی مطلوبیت رهنمون کرد. قرآن از تاریخ اقوامی سخن می‌گوید که به خاطر یک یا چند عامل انحطاطی اجتماعی که آسیب‌های ناشی از آن به شکل جریان‌های گسترده در آمده و به صورت سرکشی جمعی و آنومی بروز کرده، مستوجب عذاب یا فروپاشی جامعه خود شده‌اند. این آسیب‌ها که خصلتی عام و گسترده یافته‌اند یا جامعه را از درون رو به تحلیل برده و یا بر اثر عوامل برون‌زا دچار بی‌سامانی کرده است.

در این چشم‌انداز، صحنه تاریخ همچون همه پدیده‌های دیگر دارای قوانین و سنت‌هایی است که از ویژگی قطعیت غیرقابل تبدیل برخوردار می‌باشد و از آنجاکه انسان تحت سیطره این قوانین است؛ لذا علل زمینه‌ساز انحطاط جامعه نیز در متن جامعه و اعمال انسان جست‌وجو می‌شود و این به‌عنوان یک منطق و قانون اصلی در میان تمام انسان‌ها و تاریخ جوامع در جریان می‌باشد که اگر جامعه‌ای نقش تاریخی خود را به طور صحیح در زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایفا نکند سنت زوال و فرایند انحطاط دامن جامعه را خواهد گرفت و عمر آن ملت و تمدن به فرجام می‌رسد.

فرایندی که آموزه‌های اسلامی بر اثر آسیب‌های اجتماعی متوجه جامعه می‌دانند اغلب ریشه در تغییر جهان‌بینی و جابجایی ارزش‌های مادی به جای ارزش‌های الهی و بر هم خوردن وحدت آرمانی جامعه دارد و برای جلوگیری از این فرایند راهکارهایی ارائه می‌شود که مهم‌ترین آنها نیروی ایمان به خدا و تقویت آن است که از درون انسان می‌جوشد و تنظیم و اصلاح روابط اجتماعی انسان‌ها، نظارت و کنترل دقیق و وحدت و همبستگی در سایه آن برای استوار ماندن جامعه انجام می‌شود. همچنین ارزش‌هایی که در این نظرگاه بیان شده‌اند با توجه به پیامدهای آنها در سرنوشت انسانی و قرار دادن او در مسیر کمال، برگرفته از آرمان‌های غالباً مطلق است که نه صرفاً از وضعیت محدود جامعه انسانی نشئت می‌گیرد که پس از مدتی ظرفیت حرکت‌آفرینی‌اش از دست برود، بلکه ذخیره‌های کمال و رشد مداوم و بی‌انتهای آنرا برای انسان فراهم می‌سازد.

منابع

- قرآن کریم.

- نهج البلاغه، (۱۳۸۰)، ترجمه محمد دشتی، قم: دارالهجرة.
- آگ برن و نیم کوف، (۱۳۸۰)، زمينه جامعه‌شناسی، تهران: نگاه.
- ابن بابویه، محمدبن علی (صدوق)، (۱۴۱۳ق)، من لا یحضره الفقیه، تصحیح علی‌اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین.
- ابن خلدون، عبدالرحمن، (۱۳۷۹)، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن عاشور، محمدطاهر، (۱۴۲۷ق)، النظام الاجتماعي فی الاسلام، تونس، قاهره: دارالسلام - دارسخنون.
- ارسطو، (۱۳۸۷)، سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران: امیرکبیر.
- افلاطون، (۱۳۸۶)، جمهور، ترجمه فواد روحانی، چ یازدهم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- پایدار، حبیب، (۱۳۵۶)، حیات و مرگ تمدن‌ها، تهران: قلم.
- تمیمی آمدی، عبدالواحدین محمد، (۱۳۶۶)، غررالحکم و دررالکلم، تصحیح سیدمهدی رجایی، قم: دارالکتاب الاسلامی.
- تنهایی، حسین ابوالحسن، (۱۳۸۳)، درآمدی بر مکاتب و نظریه‌های جامعه‌شناسی، گناباد: مرنديز.
- توین بی، آرنولد، (۱۳۵۲)، تمدن در بوته آزمایش، ترجمه ابوطالب صارمی، تهران: امیرکبیر.
- _____، (۱۳۵۶)، فلسفه نوین تاریخ، ترجمه بهاء‌الدین بازارگاد، تهران: کتابفروشی فروغی.
- _____، (۱۳۷۶)، خلاصه ۱۲ جلدی تاریخ تمدن، ترجمه محمدحسین آریا، تهران: امیرکبیر.
- جمعی از نویسندگان، (۱۳۷۳)، درآمدی بر جامعه‌شناسی اسلامی، تهران: سمت.
- جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۸)، جامعه در قرآن، قم: اسراء.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۴۱۰ق)، صحاح، تاج اللغة و صحاح العربیه، بیروت: دارالعلم للملایین.
- حرعاملی، محمدبن حسن، (۱۴۰۹ق)، وسایل الشیعه، قم: مؤسسه آل‌البیت (علیهم السلام).
- حکیم، سیدمحمدباقر، (۱۳۸۷)، جامعه انسانی از دیدگاه قرآن کریم، ترجمه موسی دانش، مشهد: آستان قدس رضوی.
- حکیم، سیدمنذر، (۲۰۰۸)، النظرية الاجتماعية الاسلاميه، بیروت: مرکز الحضارة لتنمية الفكر الاسلامی.
- حکیمی، محمدرضا، (۱۳۷۵)، الحیاة، ترجمه احمد آرام، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- دورکیم، امیل، (۱۳۶۹)، درباره تقسیم کار اجتماعی، ترجمه باقر پرهام، بابل: نشر کتابسرای بابل.
- _____، (۱۳۷۸)، خودکشی، ترجمه نادر سالارزاده، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
- دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، تهران: دانشگاه تهران.
- رفیع پور، فرامرز، (۱۳۷۸)، آناتومی جامعه، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- _____، (۱۳۸۰)، توسعه و تضاد، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- سبزواری نجفی، محمدبن حبیب‌الله، (۱۴۱۹ق)، ارشاد الازدهان الی تفسیر القرآن، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.

- سید قطب، (۱۴۱۲ق)، *فی ظلال القرآن*، بیروت - قاهره: دارالشروق.
- شارقى، آفاق، (۱۳۸۹)، *مبانی جامعه‌شناسی*، یزد: نیکوروش.
- شجاعی‌زند، علیرضا، (۱۳۸۰)، *دین، جامعه و عرفی شدن*، تهران: نشر مرکز.
- شیخ مفید، (۱۴۱۳ق)، *امالی*، محقق علی‌اکبر غفاری، قم: نشر کنگره شیخ مفید.
- صدر، سیدمحمدباقر، (۱۳۶۷)، *انسان مسئول و تاریخ‌ساز از دیدگاه قرآن*، تهران: نشر بنیاد قرآن.
- _____، (۱۳۶۹)، *سنت‌های اجتماعی و فلسفه تاریخ در مکتب قرآن*، ترجمه حسین منوچهری، تهران: مرکز نشر فرهنگی رجا.
- طالقانی، سیدمحمد، (۱۳۶۲)، *پرتوی از قرآن*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، (۱۴۱۷ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: جامعه مدرسین.
- طبرسی، فضل‌بن‌حسن، (۱۳۷۷)، *تفسیر جوامع الجامع*، تهران: دانشگاه تهران.
- طوسی، خواجه نصیرالدین، (۱۳۷۳)، *اخلاق ناصری*، تهران: دانشگاه تهران.
- طوسی، محمدبن‌حسن، (بی‌تا)، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- طیب، سیدعبدالحسین، (۱۳۷۸)، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: اسلام.
- عیاشی، محمدبن‌مسعود، (۱۳۸۰)، *تفسیر العیاشی*، تصحیح هاشم رسولی محلاتی، تهران: المطبعة العلمية.
- فارابی، ابونصر، (۱۹۹۶)، *کتاب آراء اهل المدينة الفاضله*، بیروت: دارالمشرق.
- فخررازی، (۱۴۲۰ق)، *مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- فیض کاشانی، ملامحسن، (۱۴۱۸ق)، *الأصفي فی تفسیر القرآن*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- قرآنی، محسن، (۱۳۸۳)، *تفسیر نور*، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
- قمی مشهدی، محمدبن‌محمدرضا، (۱۳۶۸)، *تفسیر کنزالدقائق و بحر الغرائب*، تهران: وزارت ارشاد اسلامی.
- کلینی، محمدبن‌یعقوب، (۱۳۸۸)، *فروع کافی*، گروه مترجمان، قم: نشر قدس.
- _____، (۱۳۸۷)، *کافی*، تصحیح علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- کوزر، لوئیس، (۱۳۷۶)، *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- کوئن، بروس، (۱۳۷۹)، *مبانی جامعه‌شناسی*، ترجمه غلامعباس توسلی و رضا فاضل، تهران: سمت.
- کینگ، ساموئل، (۱۳۵۳)، *جامعه‌شناسی*، ترجمه مشفق همدانی، تهران: سیمرغ.
- گیدنز، آنتونی، (۱۳۷۳)، *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
- مارکس، کارل، (۱۳۸۰)، *ایدئولوژی آلمانی*، تهران: نشر چشمه.
- مازندرانی، محمدصالح، (بی‌تا)، *شرح الکافی، الاصول و الفروع*، تصحیح ابوالحسن شعرانی، تهران: ناشر المکتبه الاسلامیه.
- مایکل، پترسون و همکاران، (۱۳۸۹)، *عقل و اعتقاد دینی*، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران: طرح نو.

- مجلسی، محمدباقر، (۱۳۷۳)، *بحار الأنوار*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- محمد، سیدیوسف، (۱۴۲۴ق)، *منهج القرآن الکریم فی اصلاح المجتمع*، قاهره: دارالسلام.
- محمدی‌ری‌شهری، محمد، (۱۳۷۱)، *میزان الحکمه*، قم: مکتبه‌الأعلام الاسلامی.
- مدرسی، سیدمحمدتقی، (۱۴۱۹ق)، *من هدی القرآن*، تهران: دار محبی‌الحسین.
- مصباح‌یزدی، محمدتقی، (۱۳۸۰)، *جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن*، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۸۴)، *جامعه و تاریخ*، تهران: صدرا.
- مظلومان، رضا، (۱۳۵۵)، *جامعه‌شناسی کیفی*، تهران: اقبال.
- مظهری، محمدثناءالله، (۱۴۱۲ق)، *تفسیر المظهری*، پاکستان: مکتبه رشدیة.
- مغنیه، محمدجواد، (بی‌تا)، *التفسیر المبین*، قم: بنیاد بعثت.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، (۱۳۷۴)، *تفسیر نمونه*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مکارم شیرازی، ناصر، (۱۴۲۱ق)، *الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل*، قم: نشر مدرسه امام علی بن ابیطالب (ع).
- موثقی، سیداحمد، (۱۳۷۳)، *علل و عوامل ضعف و انحطاط مسلمین در اندیشه‌های سیاسی و آرای اصلاحی سیدجمال‌الدین اسدآبادی*، تهران: نشر فرهنگ اسلامی.
- موثقی، سیداحمد، (۱۳۷۵)، *استراتژی وحدت در اندیشه سیاسی اسلام، مقدمه*، قم: بوستان کتاب.
- نوری طبرسی، میرزا حسین، (۱۴۰۸ق)، *مستدرک‌الوسایل و مستنبط‌المسائل*، قم: موسسه آل‌البت (علیهم‌السلام).
- وثوقی، منصور، (۱۳۸۸)، *مبانی جامعه‌شناسی*، تهران: بهینه.
- ویل‌دورانت، (بی‌تا)، *تاریخ تمدن*، ترجمه احمد آرام، تهران: نشر علمی و فرهنگی.